

مجله علمی مطالعات زبانی و بلاغی

سال ۱۳ - شماره ۲۸ - تابستان ۱۴۰۱

صفحات ۳۱۷ - ۳۴۴ (علمی - پژوهشی)

## اصول و قواعد واکاوی مفردات قرآن از منظر «قاموس قرآن»

محمدعلی مهدوی‌راد\* / سید محمد موسوی مقدم\*\* / مطهره سادات طیب‌حسینی\*\*\*

### چکیده

فهم مفردات قرآن کریم، تابع اصول و قواعدی است که شناخت و تبیین آن‌ها راه را برای فهم دقیق‌تر معنای واژگان و درنهایت، رسیدن به مراد الهی از آیات هموارتر می‌سازد. یکی از آثار نیکو در زمینه شرح مفردات قرآن، کتاب قاموس قرآن، تألیف سید علی‌اکبر قرشی است. در مقاله پیش رو با روش توصیفی - تحلیلی اصول و قواعد مفردات قرآن از منظر قاموس قرآن واکاوی و از لابه‌لای مباحث کتاب استخراج گردیده و نمونه‌ها به شیوه تصادفی انتخاب شده است. با مطالعه کتاب و کشف و بررسی اصول و قواعد مؤلف آن، مشخص گردید که ایشان به صورت روشمند با استفاده از منابع اصیل و متنوع و بر پایه اصول و قواعد معین به شرح واژگان قرآن پرداخته است. کتاب از جامعیت خوبی در بیان و شرح مطالب برخوردار است. روش مؤلف در واکاوی مفردات، از روح تحقیق و نقد بهره‌مند است که یکی از مهم‌ترین عواملی است که سبب شده مؤلف به نوآوری‌های قابل توجهی در این زمینه دست یابد.

**کلیدواژه:** مفردات قرآن، قاموس قرآن، سید علی‌اکبر قرشی، اصول مفردات قرآن، قواعد مفردات قرآن.

mahdavidrad@ut.ac.ir

\* دانشیار دانشگاه تهران - پردیس فارابی (نویسنده مسئول)

\*\* دانشیار دانشگاه تهران - پردیس فارابی

\*\*\* کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث از دانشگاه تهران - پردیس فارابی

تاریخ وصول: ۱۳۹۹/۱۲/۲۳ - پذیرش نهایی: ۱۴۰۰/۰۶/۱۰

## بیان مسئله

یکی از مؤثرترین و کارآمدترین دانش‌های علوم قرآنی که در فهم و تفسیر قرآن از درجه اهمیت بالایی برخوردار می‌باشد، دانش مفردات قرآن کریم است. غزالی در کتاب *جواهر القرآن* در بحث طبقه‌بندی علوم قرآن، بعد از آشنایی با مخارج حروف، دومین دانش مورد نیاز در تفسیر قرآن را علم لغت دانسته است که درباره معنای کلمات قرآن بحث می‌کند (رک: ابوزید، ۱۳۸۲: ۳۹۳). بر این اساس و با توجه به اهمیت نقش دانش مفردات در تفسیر قرآن، تبیین اصول و قواعد آن امری ضروری می‌نماید. اینکه مؤلفان کتاب‌های مفردات در فهم و شناخت واژگان قرآنی از چه اصول و قواعدی بهره گرفته‌اند، در دستیابی به مراد خداوند از آیات بسیار راهگشاست.

تاکنون کتاب‌های فراوانی درباره شرح واژه‌های قرآن نوشته شده است. یکی از آثار ارزشمند در این موضوع که به زبان فارسی و در دوره معاصر نگاشته شده، قاموس قرآن اثر سید علی اکبر قرشی است. چاپ‌های متعدد این کتاب نشان‌دهنده نیاز به این کتاب، اهمیت و مقبولیت آن نزد علاقه‌مندان به معارف قرآن است.

در مقاله پیش رو، با روش توصیفی-تحلیلی به روش‌شناسی و کشف اصول و قواعد شرح مفردات قرآن در کتاب قاموس قرآن پرداخته خواهد شد تا به این سؤال پاسخ داده شود که کتاب قاموس قرآن بر پایه چه اصول و قواعدی به شرح مفردات قرآن پرداخته است.

پژوهش حاضر از دو جهت حائز اهمیت است: یکی از جهت پرداختن به موضوع مفردات و دیگری به دلیل بررسی روش‌شناختی کتاب قاموس قرآن. برای دستیابی به تفسیر صحیح قرآن، اولین و مهم‌ترین گام، آگاهی از دانش مفردات و فهم صحیح واژگان قرآن است. همچنین به نظر می‌رسد با روش‌شناسی کتاب‌های مفردات، اصول کاربردی مورد استفاده در معنایابی واژگان استخراج شده، گامی اساسی در فهم بهتر مفردات قرآن باشد؛ بدین صورت که هریک از اصول به منزله قاعده‌ای عمل کند و

به وسیله آن معنایابی واژگان به صورت روشمند و با نتایج صحیح تر و مطلوب تر انجام گردد.

### پیشینه پژوهش

آثار متعددی در موضوع روش شناسی کتاب های مفردات قرآن نگاشته شده است. از جمله کتاب هایی که به طور خاص به اصول مفردات قرآن کریم پرداخته اند، کتاب *اصول مفردات قرآن کریم* نوشته باقری و کتاب *درآمدی بر دانش مفردات قرآن* کریم نوشته سید محمود طیب حسینی است که البته هیچ کدام متمرکز بر کتاب قاموس قرآن و اصول به کاررفته توسط مؤلف آن نبوده اند.

پایان نامه های نگاشته شده در این موضوع:

۱. «مبانی و روش مصطفوی در التحقیق» از عبدالله عباسپور که به بررسی مبانی،

اصول و روش شناسی کتاب *التحقیق فی کلمات القرآن* پرداخته است.

۲. «روش شناسی تطبیقی مفردات راغب اصفهانی و تفسیر المیزان» از صالح عادل.

۳. «مراحل و روش شناسی فهم واژگان» از محمدعلی مروّجی.

در پایان نامه های مذکور، مبانی مفردات محدودتر از مقاله حاضر بحث شده است.

همچنین پایان نامه ای که به بررسی قاموس قرآن پرداخته باشد، یافت نشد.

مقالات زیر نیز در این موضوع نگارش یافته است:

۱. «جایگاه مفردات راغب در واژه پژوهی علامه طباطبایی در المیزان فی تفسیر

القرآن» نوشته محمدتقی دیاری که به بررسی میزان و نحوه استفاده علامه از مفردات راغب پرداخته شده است.

۲. «مفردات قرآن در تفسیر المیزان» نوشته محمود حائری و صالح عادل ساردو

که در آن به شش اصل مورد استفاده علامه در فهم مفردات پرداخته شده است.

۳. «نگاهی به مبانی فهم مفردات قرآن و نقش آن در تفسیر از دیدگاه علامه طباطبایی» نوشته امیررضا اشرفی که به تبیین پنج مبنای فکری علامه (نه اصول کشف مفردات) که در فهم مفردات مؤثر می‌باشد، پرداخته است.

۴. «روش‌های اختصاصی اهل بیت (ع) در تفسیر مفردات قرآن» نوشته معارف و همکاران که به چهار روش تفسیر مفردات توسط اهل بیت (ع) پرداخته شده است.

در مقالات پیش گفته نویسندگان به صورت محدودتر به اصول شرح مفردات قرآن پرداخته‌اند. همچنین مقاله «روش‌شناسی قاموس قرآن در شرح کلمات قرآن کریم» نوشته سید محمود طیب حسینی (۱۳۹۵) از جهت پرداختن به قاموس قرآن، با مقاله حاضر مشترک است؛ با این تفاوت که مقاله یادشده درصدد معرفی عام کتاب قاموس و بیان ویژگی‌های آن در شرح مفردات قرآن بوده که در ضمن مباحث، برخی از اصول را نیز به اختصار معرفی کرده است؛ اما مقاله حاضر بر کشف اصول و روش‌های واکاوی مفردات در قاموس قرآن متمرکز شده و ۱۲ اصل را درباره شرح مفردات قرآن از کتاب قاموس قرآن شناسایی و مهم‌ترین آن‌ها را همراه با نمونه معرفی کرده است.

## مفاهیم بحث

۱. اصول: در این پژوهش، مقصود از «اصل و اصول»، ریشه‌ها، پایه‌ها، قوانین و قواعدی است که فهم کلمات قرآن براساس آن‌ها صورت می‌پذیرد (رک: باقری، ۱۳۹۱: ۱۵-۱۷). به عبارت دیگر، مجموع معرفت‌ها و باورهای اساسی و قواعد مبتنی بر آن‌هاست که در فهم و شرح و تفسیر واژه‌های قرآن تأثیرگذار است و مؤلف قاموس قرآن از آن‌ها در شرح واژه‌های قرآن کمک گرفته است. این قواعد شامل مباحث مربوط به منابع مفردات قرآن نیز می‌شود.

۲. مفردات: دانشی است که درباره معنای اصلی و معنای مراد کلمات آمده در آیات قرآن بحث می‌کند (طیب حسینی، ۱۳۹۵ الف: ۱۹). غرض اصلی قرشی در

قاموس قرآن، بیان معنای اصلی کلمات و معنای مقصود مشتقات هر کلمه می‌باشد که در قرآن به کار رفته است.

۳. قاموس قرآن: کتاب قاموس قرآن یکی از کتاب‌های شرح مفردات قرآن به زبان فارسی است که در هفت جلد تألیف و تنظیم شده است. قرشی در سال ۱۳۴۹ ش بعد از سال‌ها مطالعه، مباحثه، تحقیق و تدریس در زمینه تفسیر قرآن، دست به کار تألیف قاموس قرآن شده است. تألیف این کتاب حدود پنج سال به طول انجامیده است. این کتاب برخوردار از نوآوری‌ها و دقت‌های عمیقی در بیان معنای کلمات قرآن است. از مهم‌ترین عوامل استنباط صحیح و دقیق معنای کلمات، اصول و قواعدی است که مفسر در شرح کلمات قرآن به کار می‌گیرد. مهم‌ترین عامل در نوآوری‌ها و معانی عمیق و دقیقی که مؤلف قاموس قرآن بدان دست یافته، روشمندی وی در شرح کلمات و استفاده از اصول متقن و استوار در واکاوی مفردات قرآن است.

### مهم‌ترین اصول و قواعد شرح مفردات در کتاب قاموس قرآن

براساس مطالعاتی که در کتاب قاموس قرآن صورت گرفت، این نتیجه حاصل شد که شرح مفردات در کتاب قاموس قرآن بر اصول و قواعدی متقن و هماهنگ با سیره عقلا مبتنی است و مؤلف در این راه به نتایج موفقی از معنای کلمات قرآن دست یافته است. قرشی نه در مقدمه قاموس و نه در جای دیگری از کتابش به اصول و قواعد شرح کلمات قرآن اشاره‌ای نکرده است؛ اما گاه در لابه‌لای مباحث کتاب به برخی از اصول مورد نظر خود اشاره دارد. بنابراین برخی از اصول و قواعدی که در این مقاله معرفی می‌شود، از سخنان وی در لابه‌لای مباحث کتاب و برخی نیز از شیوه او در بیان معنای واژگان قرآن استخراج شده است. مجموع اصول استخراج شده ۱۲ مورد به شرح زیر است:

۱. تأثیر دادن فرهنگ و محیط عرب در شرح مفردات قرآن؛ ۲. توجه به همه کاربردهای کلمات برای شرح معنای قرآنی آن‌ها؛ ۳. توجه به سیاق آیه در معنای

کلمات؛ ۴. وجوه متعدّد معنای کلمات؛ ۵. مقدّم داشتن اشتراک معنوی بر اشتراک لفظی؛ ۶. استفاده از روایات در شرح معنای کلمات قرآن؛ ۷. حمل هم‌زمان کلمات بر چند معنا؛ ۸. تعمیم اشتقاق صغیر حتّی به کلمات معرّب؛ ۹. توجّه به اشتقاق اکبر؛ ۱۰. در نظر گرفتن معنای وصفی همه کلمات؛ ۱۱. باور به عدم ترادف کلمات قرآن؛ ۱۲. استفاده از آیات هم‌مضمون در تفسیر واژگان.

### ۱. تأثیر دادن فرهنگ عرب در شرح مفردات قرآن

از نخستین اصول شرح مفردات قرآن، تفسیر کلمات به معانی عصر نزولی آن‌هاست؛ چراکه به تصریح خود قرآن، این کتاب به زبان قوم پیامبر (ص) (ابراهیم: ۴)، یعنی به زبان عربی مبین (شعراء: ۱۹۵؛ نحل: ۱۰۳؛ فصلّت: ۴۴) نازل شده است. از آنجا که واژه‌ها در طول زمان در میان اقوام و مناطق مختلف ممکن است معانی گوناگون داشته باشند، لازم است معانی واژگان را در فرهنگ و فضای عصر نزول از راه‌ها و منابع معتبر به دست آورد و کلمات قرآن را با آن معنا کرد؛ زیرا روش عقلا در فهم متون این است که هر عبارتی را بر مبنای مفاهیم کلمات در عصر صدور کلام از گوینده معنا می‌کنند (رک: بابایی، ۱۳۹۴: ۸۲). در اینجا مقصود از «فرهنگ عربی»، آداب و رسوم و باورها و شیوه زندگی مردم عرب است که عمدتاً در قالب الفاظ در میراث تمدن اسلامی برای ما نقل و بیشتر در کتاب‌های فرهنگ لغت ثبت شده و در تفسیر قرآن تأثیرگذار است (انوری، ۱۳۷۶: ۵۳۴۶/۶-۵۳۴۷؛ طیب‌حسینی، ۱۳۹۵: ۶۹-۷۰).

مؤلف قاموس به این اصل توجّه داشته و گاه تأثیر آن را به نیکی در تفسیر کلمات قرآن نشان داده است؛ مثلاً ذیل واژه «حفر» در تفسیر «يَقُولُونَ اِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ» (نازعات: ۱۰) می‌نویسد: حَفَرَ در لغت به معنای کندن و حُفْرَه به معنی گودال می‌باشد. او سپس با اشاره به کاربردهای واژه «حافره» در فرهنگ عرب می‌گوید: جوهری گفته «بر حافره خود برگشت»؛ یعنی به راهی که آمده بود، عود کرد.

زمخشری در فائق و ابن اثیر در نهاییه گفته‌اند: عرب به سُم اسب حافر گوید؛ زیرا وقت راه رفتن زمین را حفر می‌کند. اسب در نزد عرب بسیار محبوب بود و آن را نسیه نمی‌فروختند و هنگام فروش می‌گفتند: «الْتَقَدُ عِنْدَ الْحَافِرِ»؛ یعنی قیمت نزد اسب است و باید در نزد اسب بدهی و نسیه نماند. گاهی «حافره» گفته‌اند به اعتبار دابه که مؤنث است، سپس این استعمال زیاد شد و به هر چیز اول اطلاق گردید. عبارت «رَجَعَ اِلَى حَافِرِهِ وَ حَافِرَتِهِ»، یعنی به اول خود برگشت. راغب گوید «لَمَرْدُوْدُوْنَ فِي الْحَافِرَةِ» مثلی است درباره کسی که به جای اولی برگردانده شود. بنابر استعمالات واژه میان عرب عصر نزول، «حافره» در آیه ۱۰ سوره نازعات به معنی «اول» است و معنای آیه چنین می‌شود: کفار و منکران بعث می‌گویند: آیا به خلقت اولی باز خواهیم گشت؟! (قرشی، ۱۳۹۰: ۱۵۴/۲-۱۵۵).

## ۲. توجه به همه کاربردهای کلمات برای شرح معنای قرآنی آنها

یکی از اصول و قواعد مورد توجه قرشی، استفاده از همه ظرفیت لغت در شرح معنای آن است. مقصود از این اصل آن است که یک محقق در شرح کلمات قرآن باید همه معانی کلمه را در لغت و فرهنگ عرب استخراج کرده، مناسب‌ترین معنا را از میان آن‌ها گزینش کند و سپس کلمه قرآنی را به آن معنا تفسیر نماید. در رعایت این اصل، صاحب قاموس توجه خاص و دستاورد موقی داشته و در موارد فراوانی پس از تتبع معانی یک واژه در منابع لغوی و تفسیری، معنای دقیق‌تری غیر از معنای مشهور لغویان و مفسران برای واژه بیان کرده است. این قاعده از روش مؤلف در مراجعه به کتاب‌های لغت و جست‌وجوی گسترده در آن‌ها و استخراج معانی‌ای که از دید بسیاری از مفسران و مترجمان پنهان مانده، به دست آمده است. نمونه‌ای از آن، واژه «وسط» است که معنایش ساده به نظر می‌آید: «وسط شیء»، یعنی میان دو طرف آن چیز (العین، ۱۴۱۰، ۲۷۹/۷؛ لسان‌العرب، ۱۳۱۳: ۴۲۸/۷)، اما اکتفا به این معنا برای فهم

۱. برای آگاهی از نمونه‌های بیشتر، نک: قاموس قرآن، ذیل کلمات: «خلد»، «قطران»، «آب»، «رجز»، «زلم و ازلام»، «هلاک»، «دفع»، «طعام»، «خنس»، «حمار»، «ذراء»، «مقت» و «رجف».

کاربردهای این کلمه در قرآن کافی نیست. قرشی با نقل کاربردهای مختلف واژه «وسط»، مشتقات آن را در آیات مختلف به نیکی معنا کرده است:

«وَسَطٌ» یعنی در میان واقع شدن، معتدل و میانه. برخی بر این اعتقادند که «وَسَطٌ» از هر چیز، معتدل‌ترین جزء آن است و «شَيْءٌ وَسَطٌ» میانه است نسبت به مرغوب و نامرغوب. «وَأَسَاطَةُ الْقَلَادَةِ» گوهری است در وسط دانه‌های گردنبند و بهترین آن‌هاست. قرشی برای معنا کردن «اوسط» در آیه «قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ» (قلم: ۲۸)، به معانی پیشین اکتفا نکرده، بلکه به کاربرد دیگری از این ماده استناد می‌نماید: «اوسط» شاید از «فَلَانٌ مِنْ وَسَطِ قَوْمِهِ» به معنی او از نیکان قومش است گرفته شده؛ لذا معنی آیه چنین می‌شود: عاقل‌تر آن‌ها گفت: نگفتم چرا خدا را تسبیح نمی‌کنید.<sup>۱</sup>

### ۳. توجه به سیاق در معنای کلمات

سیاق، اصلی‌ترین قرینه<sup>۲</sup> فهم معنای یک واژه در متن است و تأثیر ویژه‌ای بر فهم مقصود گوینده دارد. گاهی یک واژه یا جمله، دو معنای متفاوت دارد، بدون اینکه کلمه در ساختار داخلی خود (نسبت به آن دو معنا) متفاوت باشد و تنها چیزی که تغییر کرده، سیاق و کلمات هم‌نشین آن واژه است (رک: رضایی اصفهانی، ۱۳۹۲: ۲۳۰). دانشمندان علوم فقه، اصول و تفسیر، از سیاق بسیار بهره برده و آن را مورد استناد قرار داده‌اند (رک: المیزان، ۱۴۱۷، ۳۷۲/۱۲؛ بنت الشاطی، ۱۳۹۰، ۱۲۹/۱-۱۳۳). قرینه بودن سیاق و تأثیر آن در فهم معنای الفاظ و جمله‌ها، یکی از اصول عقلایی محاوره است که قرآن کریم نیز از آن بهره برده است. بر این اساس، بهره‌گیری صحیح و گسترده از آن، گامی مهم برای ارتقا و تحوّل تفسیر قرآن به شمار می‌آید.

۱. برای آگاهی از نمونه‌های بیشتر، نک: قاموس قرآن، ذیل کلمات «رتل»، «فوم»، «طعام»، «دفع»، «طائره» و «مقت».

۲. قرینه‌انواعی دارد و سیاق، یکی از انواع آن است. در حقیقت سیاق نوعی قرینه لفظی متصل است، در مقابل قرینه عقلی و قرینه لفظی منفصل.



محققان از «سیاق» تعاریف مختلفی ارائه داده‌اند (رک: باقری، ۱۳۹۱: ۲۱۱-۲۱۲؛ رجبی، ۱۳۸۳: ۹۳). یکی از نویسندگان در تعریفی موجز می‌نویسد: سیاق در اصطلاح خصوصیت و فضای معنایی است که از قرار گرفتن کلمات و جملات در کنار یکدیگر حاصل شده و بر معنای واژه‌ها یا عبارات تأثیرگذار است (راد و عزتی آراسته، ۱۳۹۳: ۲۷۹). مقصود از سیاق، متنی است که واژه یا عبارت مورد نظر در آن قرار گرفته، آن متن در تعیین معنای مقصود آن لفظ از میان معانی متعدّد حقیقی و مجازی‌اش، نقش تعیین‌کننده دارد.

### انواع سیاق

مقصود از انواع سیاق، محدوده سیاق است که در فهم یک متن تأثیرگذار است. اگر کوچک‌ترین واحد معنادار متن قرآن را که به دنبال فهم درست آن هستیم، کلمه در نظر بگیریم، باید بررسی کنیم محدوده سیاق آن کلمه که می‌تواند در فهم آن تأثیرگذار باشد، چه میزان است. این محدوده، قسمت‌های مختلفی دارد که آن را «انواع سیاق» می‌نامیم. بنابراین انواع سیاق عبارت‌اند از:

**الف. سیاق جمله:** مقصود از سیاق جمله، مجموع کلماتی است که در یک جمله یا آیه کوتاه که کلام منسجمی را تشکیل داده، در تعیین معنای کلمه مورد نظر نقش دارد (رک: رجبی، ۱۳۸۳: ۱۰۲؛ رضایی اصفهانی، ۱۳۸۷: ۴۲۲).

**ب. سیاق بخش:** مقصود از سیاق بخش، مجموعه‌ای از جمله‌ها و آیاتی است که درباره موضوع واحدی سخن می‌گویند و کلمه مورد نظر در آن قرار گرفته است. در اینجا مجموع جمله‌ها سیاق واحدی را تشکیل می‌دهند. در این نوع سیاق، کلمات متعلق به چند جمله یا آیات قبل و بعد در تعیین معنای کلمه مورد نظر، نقش آفرین هستند (رک: رضایی اصفهانی، ۱۳۸۷: ۴۲۳).

**ج. سیاق سوره:** به نظر بعضی از محققان، مقصود از سیاق سوره، توجه به مکی و مدنی بودن سوره است؛ یعنی چنانچه سوره‌ای مکی باشد، باید کلمات و آیات آن سوره مطابق با فضا و سیاق مکی بودن سوره معنا شود و سوره‌های مدنی هم به همین

ترتیب. معنای دیگر سیاق سوره این است که مفسر تمام آیات یک سوره را - حتی سوره‌های بزرگ- به‌عنوان یک واحد به‌هم پیوسته در نظر بگیرد و از یک بخش سوره برای فهم کلمه‌ای در بخش دیگر سوره استفاده کند. پذیرش سیاق سوره و نقش آفرینی آن در فهم قرآن، در سوره‌های کوتاه و یک‌بخشی از قرآن آسان است؛ چراکه سیاق این سوره‌ها حکم سیاق بخش را دارد؛ اما بسیاری از سوره‌های قرآن از بخش‌های مختلفی تشکیل شده که در نگاه اول میان آن‌ها ارتباط آشکاری دیده نمی‌شود. در چنین سوره‌هایی، سیاق سوره جاری است و مفسر تلاش می‌کند از کلمات و آیات یک بخش سوره برای فهم کلمه یا آیه‌ای در بخش دیگر سوره کمک بگیرد. اگرچه بعضی از پژوهشگران به این نوع سیاق اشاره کرده‌اند، کمتر نمونه‌های روشنی ذکر شده است.

### جایگاه سیاق در «قاموس قرآن»

قرشی تعریفی از سیاق به دست نداده، ولی در مقام شرح کلمات قرآن به‌خوبی از همه انواع سیاق بهره گرفته است. نمونه‌ای از توجه به سیاق جمله در بیان معنای «خیل» دیده می‌شود. وی بعد از نقل سخن راغب که «خیل» را در اصل به معنی اسبان و سواران دانسته، به نظر او در آیاتی نظیر «وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ» (انفال: ۶۰) هر دو معنا مراد می‌باشد و منفرداً نیز استعمال می‌شود، به نقد نظر راغب می‌پردازد و می‌گوید: «در آیاتی نظیر «وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ» (اسراء: ۶۴) اسبان و سواران هر دو مرادند؛ ولی در آیه «وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ» ظاهراً فقط اسبان مراد است؛ چراکه کلمه «رباط» در آیه که به معنی بستن است، مانع از اراده سواران در این آیه می‌شود» (قرشی، ۱۳۹۰: ۳۲۱/۲).

درباره سیاق بخش، مؤلف قاموس در موارد بسیاری به‌منظور شرح واژه در بخش قرآن، به آیات قبل و بعد از آن توجه کرده است. این نوع سیاق را می‌توان به‌عنوان یکی از اصول پرکاربرد مؤلف، به‌ویژه در مقام نقد نظر دیگران دانست. برای نمونه، در معنای «خفص»، قرشی به نقل از راغب می‌گوید: «خفص» ضد رفع است و نیز به معنی

راحتی و سیر آرام می‌باشد. سپس در معنای «خافضه» در آیه «خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ» (واقع: ۳) با توجه به سیاق آیات بعد می‌نویسد: آیه در وصف قیامت است و «خافضه» یعنی فرودآورنده، لذا معنای آیه چنین می‌شود: فرودآورنده و بالا برنده است؛ اما با توجه به سیاق آیات بعدی باید گفت مقصود آیه آن است که قیامت زیروروکننده است؛ زیرا مابعد آن چنین است: «إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا» (واقع: ۴-۶) و آن چنان که می‌بینید، از درهم ریختن و زیرورو شدن حکایت دارد (همان: ۲۶۷/۲).<sup>۱</sup>

درباره توجه به سیاق سوره می‌توان نمونه‌هایی اندک در قاموس یافت؛ مانند واژه «انام» در آیه ۱۰ الرحمن: «وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ». مترجمان قرآن این کلمه را به جهانیان، انواع مخلوق روی زمین و نظیر این‌ها معنا کرده‌اند. در لغت برای «انام» این معانی ذکر شده است: خلق، جنّ و انس، مطلق جنبندگان روی زمین (مصطفوی، ۱۳۶۰، ۱۶۴/۱؛ طبرسی، ۱۳۷۳، ۳۰۱/۹؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ۴۴۴/۴). تفاسیر نیز معمولاً آن را به همه خلایق معنا کرده‌اند؛ اما قرشی در قاموس قرآن با استناد به سیاق کلّ سورة الرحمن که خطاب به جنّ و انس است، ترجیح داده «انام» در این سوره به معنای جنّ و انس باشد.

نمونه دیگر، واژه «خنس» در سورة تکویر است (قرشی، ۱۳۹۰: ۳۰۹/۲-۳۱۰). اصولاً مفسران برای فهم واژه، کمتر از سیاق سوره استفاده کرده‌اند؛ به همین دلیل نمونه برای این قسم بسیار اندک بوده یا دست کم فهم آن دشوار است.

#### ۴. مقدم داشتن اشتراک معنوی بر اشتراک لفظی

لفظ مشترک در اصل اصطلاحی در علم منطق و اصول است و خود بر دو نوع مشترک لفظی و مشترک معنوی تقسیم می‌شود. مشترک لفظی طبق اصطلاح منطقیان و اصولیان لفظی است که دو یا بیشتر از دو معنی دارد به طوری که آن لفظ را برای

۱. برای آگاهی از نمونه‌های بیشتر، نک: قاموس قرآن، ذیل کلمات «عُمُر»، «ثقل»، «خفض»، «خفف»، «دب».

هر کدام از آن معانی جداگانه وضع کرده باشند و علاقه‌ای از علاقه‌های مجاز در آن یافت نشود. به عبارت دیگر، مشترک لفظی عبارت است از هر واژه‌ای که دارای معانی متعدّد باشد. در مقابل، مشترک معنوی عبارت است از لفظی که بر معنایی بیش از یک مورد صادق باشد و به اصطلاح، جامع بین همه معانی خود باشد؛ مانند انسان، آهن، حیوان و... (ر.ک: باقری، ۱۳۹۱: ۲۷۰). در تعریف کامل‌تر مشترک معنوی باید گفت واژه‌ای است که برای مفهوم عام مشترک میان افراد و مصادیق وضع شده باشد. در واقع لفظی است که معنای آن متعدّد است؛ اما دارای وضع متعدّد نیست و افراد و مصادیق آن دارای معنای واحد و مشترک‌اند. در اصطلاح علم منطق همان لفظ کلی است که قابل انطباق بر افراد و مصادیق بسیار است (طیب‌حسینی، ۱۳۹۳: ۱۵۰). در تفسیر کلمات قرآن و حمل آن‌ها بر معانی متعدّد باید میان مشترک لفظی و مشترک معنوی تفاوت گذاشت. مشترک معنوی را باید به همه معانی محتمل که مصادیق معنای جامع آن کلمه هستند حمل کرد، مگر قرینه‌ای بر تخصیص کلمه به برخی از آن مصادیق باشد. به بیان دیگر، در مشترک معنوی، معنای حقیقی لفظ، مفهوم جامعی است که هر یک از آن معنای، مصداقی از آن مفهوم جامع است؛ ولی مشترک لفظی را نمی‌توان بر همه معانی محتمل آن حمل کرد، مگر قرینه معتبری بر اراده شدن همه آن معانی دلالت کند.

در توضیح این اصل باید گفت هر جا یک کلمه بتواند هم بر معانی متعدّد توجیه شود و هم بر مصادیق مختلف معنا یابد، اولویت با مصادیق متعدّد و یک معنی جامع است و تقدّم اشتراک معنوی بر اشتراک لفظی صورت می‌گیرد و باید سعی شود یک معنا به عنوان اصل معنایی کلمه بیان شود و سایر معانی، مصادیق کلمه قلمداد گردند.

با بررسی قاموس قرآن روشن می‌شود که مؤلف معتقد به اصل واحد در معانی است و سعی می‌کند برای هر کلمه یک اصل معنایی در نظر بگیرد، بقیه معانی را حتی‌الامکان مصداقی از آن معنا بشمارد و به معنای اصلی ارتباط دهد. به نظر می‌رسد اعتقاد به اصل معنایی واحد برای کلمه، به همین مسئله تقدّم اشتراک معنوی

برمی‌گردد. زیربنای اصل معنایی واحد، انکار اشتراک لفظی و اعتقاد به مشترک معنوی است. به عبارت دیگر، این کلمات مشترک معنوی‌اند برای یک معنای جامع. نظر به استفاده مؤلف قاموس از اصل تقدّم اشتراک معنوی بر اشتراک لفظی، می‌توان توجه به اصل معنایی واحد را ذیل کلمات زیادی مشاهده کرد. وی سعی کرده است تا جای ممکن ارتباط معانی مختلف کلمه را با معنای اصلی و جامع کلمه بیابد و آن معانی را مصداق یک معنای عام بگیرد. نمونه‌ای از آن، واژه «امام» است. مؤلف، معنای جامع آن را پیشوا در نظر گرفته، سایر معانی را مصداق آن می‌داند. وی به نقل از راغب می‌گوید: «امام» آن است که از وی پیروی و به وی اقتدا شود، خواه انسان باشد یا کتاب یا غیر آن، حق باشد یا باطل. معانی دیگر آن در لغت، ریسمانی که بنا به دیوار می‌کشد تا راست بنا کند، راه، متوکی امر، قرآن، پیغمبر، خلیفه، فرمانده لشکر و آنچه بچه هر روز یاد می‌گیرد و نمونه‌ای که از روی آن نظیر آن را می‌سازند و... آن‌گاه تأکید می‌کند که معنی جامع همان مقتدا بودن است و با در نظر گرفتن آنچه در معنی امام گفته شد، معنی آیات قرآن را بررسی می‌کند: در آیه «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره: ۱۲۴)، مراد از امام، ابراهیم (ع) است و آن در معنای اصلی و جامع امام باقی است. در آیه «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس: ۱۲)، «امام مبین» به معنی کتاب مبین است. در آیه «فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ وَانَّهُمَا لِيَأْمُرَا بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَیَا عَنِ الْمُنْكَرِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (حجر: ۷۹)، «امام» به معنی راه است (قرشی، ۱۳۹۰: ۱۱۹/۱).

## ۵. استفاده از روایات در شرح معنای کلمات قرآن

یکی از اصول شرح مفردات قرآن، مراجعه به روایات تفسیری است. منظور از روایات در اینجا اخبار منقول از پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع) در زمینه تفسیر واژگان و معنا کردن مفردات قرآن است. هر مفسر و محقق مطابق مبنای امامیه در تفسیر قرآن و با توجه به جایگاهی که اهل بیت (ع) در مرجعیت علوم و معارف دین و

۱. برای آگاهی از نمونه‌های بیشتر، نک: قاموس قرآن، ذیل کلمات «آیه»، «إذن»، «أمر»، «أصر»، «طرف» و «بت».

قرآن دارند، وظیفه دارد بعد از مراجعه به فرهنگ عربی و منابع لغت، برای دستیابی به تفسیر صحیح قرآن، به روایات مراجعه کند و با تکیه بر آنها به کشف معانی کلمات بپردازد (رک: بابایی، ۱۳۹۴: ۳۳).

بررسی قاموس قرآن نشان می‌دهد مؤلف دانشمند آن توجه ویژه‌ای به روایات تفسیری امامیه دارد و در برخی مواضع کلامی از روایات اهل سنت نیز استفاده کرده است؛ چنان که مؤلف قاموس در مصاحبه با مجله بینات به استفاده از روش ائمه (ع) در برداشت از قرآن تأکید کرده، می‌گوید: «اگر صلاح باشد این احادیث را از هم جدا بکنیم، ما بیشتر می‌توانیم روش ائمه (ع) را در برداشت از قرآن به دست بیاوریم و بسیاری از آیاتی که ما از تفسیر آنها در مانده‌ایم، آنها را خوب ترجمه و تفسیر بکنیم؛ مثلاً آیه «حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَرَ الرَّسُلُ وَظَنُوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا...» (یوسف: ۱۱۰) را اغلب دربارهٔ رسل می‌دانند. لذا در این مسئله در مانده‌اند که مگر پیغمبر در وعدهٔ خدا نعوذ بالله شک می‌کند؟... بالاخره به یک روایت برخوردیم که مرحوم علامه از تفسیر عیون اخبار الرضا نقل کرده که حضرت رضا (ع) می‌فرماید: فاعل ظَنُوا مردم هستند. «حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَرَ الرَّسُلُ»، یعنی رسولان از ایمان آوردن مردم ناامید شدند. اصلاً تمام این مخمسه‌ها از بین می‌رود.» (قرشی، ۱۳۷۴: ۹۹)

صاحب قاموس به‌طور گسترده در شرح مفردات قرآن از روایات بهره گرفته است. برای نمونه، وی ذیل واژه «قنع» می‌گوید: بنابر قول مفردات و اقرب الموارد واژه قَنَعٌ يَقْنَعُ به معنی سؤال و از باب عَلِمَ يَعْلَمُ به معنی رضا و خشنودی است. در آیه «فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ» (حج: ۳۶) که به معنی «از قربانی بخورید و قانع و سائل را اطعام کنید» می‌باشد، ظاهراً «قانع» کسی است که به آنچه می‌دهی راضی باشد، خواه سؤال کند یا نه و معتراً آن است که با قصد سؤال پیش تو آمده است. سپس روایتی در تأیید این معنا نقل می‌کند: از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) منقول است: «القانع الذی

يقنع بما اعطيته و لا يسخط و لا يكلح و لا يلوى شذقه غضبا و المعترّ المادّ يده لتطعمه»  
(قرشی، ۱۳۹۰: ۴۲/۶).

## ۶. تعمیم اشتقاق صغیر حتی به کلمات معرب

یکی دیگر از اصول تفسیر کلمات قرآن، ایجاد ارتباط میان معانی مشتقات یک ریشه است که از آن به «اشتقاق صغیر» تعبیر می‌کنیم. اشتقاق صغیر عبارت است از ساختن یک کلمه از کلمه‌ای دیگر، به طوری که در معنا و ماده اصلی و هیئت ترکیب (ترتیب حروف اصلی) مشترک باشند و کلمه مشتق در عین دارا بودن معنای اصلی، بر معنای زیادتری دلالت کند؛ مثلاً اشتقاق صیغه‌های ماضی، مضارع، امر و... از مصدر و همه ابواب ثلاثی مزید را «اشتقاق صغیر» گویند (سیوطی، ۱: ۳۴۶/۱۴۴۵؛ حاجی خلیفه، ۱۰۱/۱۴۱۴-۱۰۲؛ عبدالنواب، ۱۳۶۷: ۳۲۸).

اصل اشتقاق صغیر مورد اتفاق دانشمندان است. با این حال، میان نظر مفسران تفاوت‌هایی وجود دارد؛ مثلاً بعضی مفسران یا لغویان مثل ابن فارس میان کلمات هم‌خانواده تفکیک کرده، آن‌ها را به دو یا سه و گاه بیش از سه ریشه و اصل برگردانده‌اند و بعضی دیگر مانند مصطفوی برای همه آن‌ها یک اصل و ریشه قائل‌اند (رک: طیب حسینی، ۱۳۹۵: ۹۹ و ۱۰۱).

قرشی در قاموس قرآن توجه ویژه‌ای به اشتقاق صغیر دارد. همچنین سعی داشته برای غالب کلمات، معنایی اصلی بیان کند و بقیه کاربردهای کلمه را به آن معنا ارجاع و ارتباط دهد.

تمام مشتقات واژه «خیر» به یک معنای اصلی بازمی‌گردد. صاحب قاموس با بررسی موارد استعمال آن در آیات، اصل معنایی آن را دلپسند و مرغوب دانسته، می‌گوید: معنی کامل «خیر» همین است و در تمام موارد آن معتبر می‌باشد. به مال دنیا از آن جهت «خیر» گویند که مرغوب و مورد میل است؛ مثل آیه «إِنَّ تَرَكَ خَيْرًا»

۱. برای آگاهی از نمونه‌های بیشتر، نک: قاموس قرآن، ذیل کلمات «رسخ»، «بیت»، «زینت»، «عفو»، «ایوب»،

«عرش»، «ابلیس»، «سفر».

(بقره: ۱۸۰)، یعنی اگر مالی بگذارد. به چیز خوب «خیر» گویند؛ زیرا دلپسند است و آدمی بدان میل می‌کند. در آیه «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» (بقره: ۲۶۹)، چون «حکمت» مرغوب و دلپسند است، به آن «خیر» گفته شده است. در آیه «وَتُعْزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ» (آل عمران: ۲۶)، ظاهراً «خیر» به معنی اختیار است. واژه «اختیار» به معنی برگزیدن و انتخاب است؛ زیرا شیء برگزیده برای برگزیننده، دلپسند و مرغوب است؛ مثلاً در آیه «وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفِينَ الْأَخْيَارِ» (ص: ۴۷) واژه «اخیار» به معنی برگزیدگان و نیکان است. منظور از «خیرات» در آیه «وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» (آل عمران: ۱۱۴) کارهای پرفایده است و در آیه «فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حَسَنَاتٌ» (رحمن: ۷۰)، مراد از «خیرات»، زنان فاضله بهشتی‌اند (قرشی، ۱۳۹۰: ۳۱۷/۲-۳۱۸).

سپس می‌افزاید: فکر می‌کنم واژه «تخیر» به معنی اختیار بعد از اختیار باشد؛ مثل تجرع که جرعه جرعه نوشیدن است. بنابراین، معنی آیه «وَفَاكِهَةٌ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ» (واقعه: ۲۰) آن است که برای آن‌هاست میوه از آنچه پی‌درپی اختیار و میل می‌کنند (همان: ۳۱۸).

### گرایش افراطی به اشتقاق صغیر

از مطالعه قاموس به دست می‌آید که قرشی دامنه اشتقاق صغیر را گسترده‌تر از آنچه مورد قبول دانشمندان است پذیرفته، حتی در مواردی که روابط معنایی میان کلمات مقبول دانشمندان نیست؛ مانند کلماتی که معرب هستند و اشتقاق صغیر در آن معنا ندارد. از نظر صاحب قاموس میان آن‌ها رابطه معنایی وجود دارد و آن از قسم اشتقاق صغیر است؛ چرا که تنها با باور به وجود رابطه اشتقاقی میان این کلمات است که می‌توان بین معانی آن‌ها نیز رابطه برقرار کرد. نمونه‌ای از آن را می‌توان بین دو کلمه «اباریق» و «برق» مشاهده کرد: «اباریق» جمع «ابریق» معرب آبریز فارسی (کلمه غیرعربی) است؛ اما کلمه «برق» یک واژه عربی و به معنای برق زدن و درخشیدن



می‌باشد (سیوطی، ۱۴۴۵: ۴۲۸/۱). وی می‌گوید در «ابریق» لازم است معنی «برق» ملحوظ باشد؛ لذا «ابریق» به واسطه روشنی و صفا به بطری اطلاق می‌شود. همچنین واژه «استبرق» به معنای دیبای ضخیم یا دیبای ابریشم ضخیم است و اساساً کلمه عربی به شمار نمی‌آید (همان)؛ اما صاحب قاموس میان این کلمه فارسی با واژه برق عربی پیوند معنایی داده، معنی آن را حریر ضخیم برآق می‌داند (قرشی، ۱۳۹۰، ج ۱، ۱۸۸).<sup>۱</sup>

## ۷. در نظر گرفتن معنای وصفی کلمات قرآن

از دیگر اصول مورد استفاده در قاموس قرآن، توجه به معنای وصفی تمام کلمات قرآن حتی نام‌های خاص قرآن است. منظور از حاکم بودن معنای وصفی کلمات قرآن این است که هر کلمه‌ای که در قرآن آمده، حتی اسم‌های خاص، معنای وصفی آن هم مدنظر بوده، به طوری که می‌توان گفت معنای وصفی کلمه حاکم بر معنای خاص و نام‌های علم در قرآن است.

زرکشی در کتاب البرهان نوشته است: گاهی یک شخص واژه‌ای را که دو اسم دارد، به تناسب در جایی با اسم اول و جایی با اسم دوم می‌آورد. به عنوان مثال، خداوند در قرآن همیشه از یهودیان با عنوان بنی اسرائیل تعبیر کرده؛ یعنی فرزندان بنده خدا تا همیشه یهودیان را به این نکته توجه داده و در قالب موعظه یادآوری کند که بنده خدا باشید. لذا در هیچ جای قرآن از بنی اسرائیل با لفظ بنی یعقوب نام نبرده است. در کنار این توجه خاص و ظرافت بیانی، خداوند در آیه ۷۱ سوره هود هنگامی که می‌خواهد بشارت اسحاق (ع) و یعقوب (ع) را به حضرت ابراهیم (ع) بدهد، از حضرت یعقوب (ع) با نام یعقوب یاد کرده است نه اسرائیل: «وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ».

زرکشی می‌افزاید: سر اینکه خداوند در این آیه اسم یعقوب را به کار برده نه اسرائیل این است که موضوع سخن در این آیه بندگی خداوند نیست تا نام اسرائیل را

۱. برای آگاهی از نمونه‌های بیشتر کاربرد اشتقاق صغیر، نک: قاموس قرآن، ذیل کلمات «عهد»، «خروج»،

«حل»، «حور»، «حوط»، «حی»، «بین و بان».

بیاورد، بلکه تناسب بشارت آمدن یعقوب (ع) بعد از اسحاق (ع) است که اقتضا می‌کند که از آن حضرت به یعقوب تعبیر کند؛ زیرا به دنیا آمدن یعقوب (ع) بعد از اسحاق (ع) است و یعقوب با ریشه عربی «عقب» به معنای به دنبال آمدن، تشابه دارد.<sup>۱</sup> مطالعه قاموس قرآن نشان می‌دهد قرشی نیز به این اصل باور و توجه زیادی دارد و در موارد متعدّد به تحلیل و تبیین معنای وصفی کلمات پرداخته است.

نمونه‌ای از آن، واژه «بکّ» به معنی ازدحام است (ابن منظور، ۱۳۱۳: ۴۰۲/۱۰؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۴: ۱۳۹). صاحب قاموس به نقل از تفسیر مجمع‌البیان می‌گوید: «بگّه» به معنی محلّ ازدحام است؛ بنابراین چون محلّ بیت و اطراف آن، محلّ ازدحام برای طواف و نماز و دعاست، به آن «بگّه» گفته می‌شود و در ادامه تصریح می‌کند که معنای وصفی منظور است نه علم محل. روایتی از امام باقر (ع) مؤید این مطلب است که فرمودند: «بگّه مسجدالحرام است و مگّه تمام حرم، چراکه مسجدالحرام محلّ ازدحام است» (قرشی، ۱۳۹۰: ۱/۲۲۰).<sup>۲</sup>

## ۸. باور به عدم ترادف کلمات قرآن

یکی از اصول معناشناسی واژگان که در درک بیان اعجاز قرآن مؤثر می‌باشد، توجه به مسئله ترادف و عدم ترادف است. نظریه عدم ترادف که از قرن سوم هجری توسط ابن‌عربی و در پی زیاده‌روی‌ها در ترادف کلمات آغاز شد، بدین معنی است که هر کلمه در قرآن معنای خاصّ خود را دارد و سایر کلماتی که برای یک معنا وضع شده‌اند، هرچند به ظاهر مترادف‌اند، هر کدام به صفتی از واژه اشاره دارند (رک: ابن فارس، ۱۴۱۴: ۹۶).

گرچه پدیده ترادف در هر زبان، امری بدیهی و لازمه فصاحت کلام و تفنّن در عبارات است و به دشواری می‌توان آن را انکار کرد (رک: طیب حسینی، ۱۳۹۵:

۱. از نظر زرکشی، «یعقوب» لفظ عبری اما موافق با عربی است (رک: زرکشی، ۱۴۰۸: ۱/۲۵۰).

۲. برای آگاهی از نمونه‌های بیشتر، نک: قاموس قرآن، ذیل کلمات «ابلیس»، «تسبیم» و «تبع».

۱۱۱-۱۲۰؛ برای مطالعه بیشتر، ر.ک: میرلوحی، ۱۳۹۲: ۸۷ به بعد و المنجد، ۱۴۱۷: ۳۶-۸۹)، اما در خصوص قرآن در دوران معاصر، اصل عدم مترادف به‌عنوان یکی از قواعد تفسیر مطرح است و بهتر آن است که اصل را در تفسیر بر عدم مترادف واژه‌ها گذاشت و تلاش کرد تا بدون هرگونه تکلفی، برای هر کلمه معنای خاص آن واژه و متباین با کلمات مترادفش بیان شود (ر.ک: زرکشی، ۱۴۰۸: ۹۶/۴-۹۷) و در صورتی که راهی برای انکار مترادف میان دو کلمه یافت نشد، در آخر تسلیم مترادف گردید (ر.ک: راد و دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۵: ۶۸-۶۹).

مؤلف قاموس سعی کرده است تا حدّ ممکن برای الفاظ به‌ظاهر مترادف قرآن نیز تفاوت‌های ظریف معنایی را بیان کند و در این رابطه دقت‌های درخور توجهی داشته است. در مواردی که نتوانسته برای دو واژه، تفاوت قابل قبولی ارائه دهد، مترادف آن را پذیرفته است. برای مثال، واژگان «طبع» و «ختم» هر دو به‌معنای مهر زدن و خاتمه است، با این تفاوت که «طبع» اعم است؛ یعنی شیء را به صورتی و شکلی درآوردن و خاتمه دادن. به همین جهت است که به سنجیه و خلق انسان «طبع و طبیعت» گفته‌اند که سنجیه نقش بستن صورت و شکلی است در نفس انسان، خواه از حیث عادت باشد یا از جهت خلقت (قرشی، ۱۳۹۰: ۲۰۵/۴-۲۰۶).<sup>۱</sup>

### موارد استثنا

با اینکه صاحب قاموس به اصل عدم مترادف کلمات باور داشته، در مواردی به مترادف کلمات تن داده است. البته وی به این مسئله توجه داشته که لغات مترادف در قرآن بسیار کمیاب هستند و در تفسیر واژه‌ها اصل را بر عدم مترادف گذاشته است؛ اما در مواردی که نتوانسته به تفاوت دقیقی میان واژه‌ها دست پیدا کند، مترادف آن‌ها را پذیرفته است. از آنجا که قرشی در معنا کردن کلمات، بسیار تحت تأثیر راغب اصفهانی و نیز طبرسی در مجمع‌البیان بوده و راغب در مقدمه تفسیرش وعده داده است

۱. برای آگاهی از نمونه‌های بیشتر، نک: قاموس قرآن، ذیل کلمات تفاوت «اخوان» و «اخوه»، «طبع و ختم»، «طحو و دحو»، «فرق و فلق».

که کتابی درباره تفاوت میان کلمات مترادف خواهد نگاشت و از طرفی، طبرسی در مجمع‌البیان ترادف میان کلمات را پذیرفته است، شاید بتوان گفت قرشی نیز از یک سو، تحت تأثیر راغب بر اصل عدم ترادف کلمات در قرآن تأکید کرده و از سوی دیگر، گاه تحت تأثیر طبرسی برخی از کلمات را مترادف دانسته است. برای نمونه، در معنای واژه «یئوس» و «قنوط» می‌گوید: «قنوط» به معنی یأس از خیر است و «قنوط» به معنی قانط و مأیوس‌شونده است. ظاهراً قنوط و یئوس هر دو به یک معنی است و تفاوت آن در متعلق آن باشد (همان: ۲۵۹/۷).<sup>۱</sup>

### ۹. استفاده از آیات هم‌مضمون در تفسیر واژه‌ها

اولین منبع مؤلف قاموس در شرح واژگان، آیات قرآن است. وی در موارد بسیار زیادی به صورت موضوعی از آیات دربردارنده واژه مورد نظر برای تحلیل معنای واژه استفاده کرده است؛ اما گاه از آیاتی کمک می‌گیرد که تنها مضمونی شبیه به آیه مشتمل بر واژه مورد نظر دارند، ولی واژه در آن آیه به کار نرفته است. بدین وسیله و با توجه به مضمون آن، معنای دقیق‌تری از واژه به دست می‌آید و گستره معنایی آن واژه مشخص می‌گردد. توجه به این اصل نیز همانند بررسی موضوعی واژگان در قرآن، یکی از شاخه‌های تفسیر قرآن به قرآن به شمار می‌آید و بعید نیست قرشی این اصل را از تفسیر المیزان الهام گرفته باشد. قرشی در موارد فراوانی این اصل را در معنایابی کلمات به کار گرفته است.

یکی از واژگانی که قرشی در شرح آن به زیبایی از آیات هم‌مضمون آن استفاده کرده، واژه «ایمان» است. غالب اهل تفسیر اتفاق نظر دارند که «ایمان» به معنی تصدیق است (رک: طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴۵/۱؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۴: ۹۱)؛ اما صاحب قاموس با استفاده از آیات دیگر قرآن که دربردارنده لفظ «ایمان» و نیز آیاتی که هم‌مضمون با این آیات هستند، به خوبی آن را تحلیل کرده و معنای نو و دقیقی از آن ارائه نموده

۱. برای نمونه‌های بیشتر، نک: قاموس قرآن، ذیل کلمات «شک» و «ریب»، «نکت» و «نقض»، «رشد» و «رشد»، «یئوس» و «قنوط».

است. وی «ایمان» را تسلیم توأم با اطمینان خاطر معنا کرده است و در اثبات آن می‌گوید: در آیات هم‌مضمون این کلمه، خداوند آنان را که اعتقاد دارند ولی تسلیم عقیده خویش نیستند، کافر می‌شمارد. شیطان به خدا عقیده داشت: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ...» (اعراف: ۱۲) و می‌گفت: «رَبِّ بِمَا أُغْوَيْتَنِي» (حجر: ۳۹). پس خدا را خالق خود می‌دانست و او را «رب» خطاب می‌کرد. به معاد نیز عقیده داشت، لذا می‌گفت: تا روز قیامت مهلتم ده: «أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُعْتَبُونَ» (اعراف: ۱۴). همچنین به انبیا معتقد بود و می‌دانست به عباد مخلصین راه ندارد: «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصُونَ» (حجر: ۴۰). با همه این‌ها درباره‌اش فرمود: «ابى و استكبر و كان مِنَ الكافرين» (بقره: ۳۴). بنا بر مضمون آیه ۱۴۶ سوره بقره، بسیاری از اهل کتاب به حضرت رسول (ص) عقیده داشتند و او را مانند پسرانشان می‌شناختند؛ ولی حق را کتمان می‌کردند و تسلیم عقیده خویش نبودند. پس ایمان به معنی اعتقاد و تصدیق نیست و گرنه می‌بایست این اشخاص مؤمن باشند، بلکه ایمان پس از اعتقاد و به معنی تسلیم همراه با عمل است و هر قدر اعتقاد قوی باشد، تسلیم محکم خواهد شد (قرشی، ۱۳۹۰: ۱۲۵/۱).<sup>۱</sup>

### ۱۰. توجه به اشتقاق اکبر

یکی از انواع اشتقاق، اشتقاق اکبر است که در آن، دو کلمه در دو حرف اصلی و ترتیبشان مشترک بوده، در یک حرف اصلی متفاوت باشند. به عبارت دیگر، یکی از حروف اصلی کلمه به حرف دیگری که با آن قریب‌المخرج است، تغییر کند یا اینکه دو ماده ضمن حفظ ترتیب حروف، دو حرف مشترک و یک حرف متفاوت داشته باشند؛ مانند «فوم» و «ثوم» که هر دو به معنای گندم است و مانند جَرَف و جَنَف که هر دو قریب‌المعنا هستند و در آن‌ها معنای میل نهفته است (صبحی صالح، بی‌تا: ۲۱۰-۲۱۱؛ طیب حسینی، ۱۳۹۵: ۲۶-۲۷).

### «لازم و لازب»

۱. برای ملاحظه نمونه‌های بیشتر، نک: قاموس قرآن، ذیل کلمات «فتق»، «دهن»، «حوط»، «ختم»، «علم»، «قدر»، «قرض»، «مقالید»، «قضی»، «مقصورات (قصر)»، «نکس» و «ینسلون».

«لازب» را در لغت چسبنده و ثابت معنی کرده‌اند (طریحی، ۱۳۷۵: ۱۶۶/۲). راغب می‌گوید: «لازب» ثابت محکم الثبوت است (راغب، ۱۴۱۴: ۱/۷۳۹). «لزم»، «لزوم» و «لزام» نیز به معنی ثبوت و دوام است: «لزم الشیء: ثبت و دام» (طریحی، ۱۳۷۵: ۱۶۲/۶). قرشی می‌گوید: «الزام» به معنی اثبات و ادامه و ایجاب است. آیه «وَ كُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ» (اسراء: ۱۳)، یعنی عمل هر انسان را به او ثابت و ملازم کرده‌ایم در گردنش؛ عمل هر کس با اوست و قابل انفکاک نیست. همچنین است آیه «وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى» (فتح: ۲۶)، یعنی کلمه تقوی را ملازم آن‌ها کرد. سپس به نقل از طبرسی می‌گوید: «لازب» و «لازم» هر دو به یک معنی است و از ابن عباس نقل کرده که آن به معنی چسبنده و خالص و خوب است. آیه «إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ» (صافات: ۱۱)، یعنی ما آن‌ها را از گلی چسبنده آفریده‌ایم (قرشی، ۱۳۹۰: ۱۸۷/۶).<sup>۱</sup>

### ۱۱. وجوه متعدّد معنای کلمات

یکی از مباحث مهمّ علوم قرآنی در شرح مفردات قرآن، مبحث وجوه و نظایر است. پرداختن به آن به این دلیل که در واژگان، به‌ویژه در رفع مشکلات اختلاط معنایی کلمات کاربرد دارد، امری بایسته است.

در تعریف این اصطلاح اختلاف نظرهایی دیده می‌شود (رک: طیب‌حسینی، ۱۳۹۵ الف: ۱۵۶-۱۵۹). وجوه عبارت است از الفاظ مشترکی که در چند معنا استعمال شده‌اند و نظایر عبارت است از الفاظ کلی که دارای معنای واحد اما مصادیق متعدّدند (رک: همان: ۱۵۰). بنابراین هرگاه برای واژه‌ای قرآنی در یکی از کتاب‌های وجوه و نظایر چند معنا بیان شود، ممکن است همه آن معانی از قبیل معنا و مفهوم آن باشند یا از قبیل مصداق لفظ یا آنکه بعضی معنا و بعضی دیگر مصداق آن واژه باشند (همان).

۱. برای آگاهی از نمونه‌های بیشتر، نک: قاموس قرآن، ذیل کلمات «لقف» و «لقم»، «رجز» و «رجس»، «فرق و فلق»، «لفح و نفع»، «ملل و ملأ» و «حف و جنف».

نظر به اینکه قرشی در تدوین قاموس قرآن تا حدود زیادی در شرح معنای کلمات از مفردات راغب الگو گرفته و متأثر از وی است، از بیان وجوه و نظایر یا به عبارت دیگر، بیان وجوه معنایی و مصادیق کلمات از راغب اصفهانی تأثیر پذیرفته و در موارد مناسب کلماتی را که در قرآن مکرر به کار رفته و دارای وجوه معنایی مختلف است، بیان کرده است. در ادامه نمونه‌ای آورده می‌شود:

### «امّ»

از واژگانی که مؤلف قاموس برای آن وجوه متعدّد معنایی بیان کرده، واژه «امّ» است. قرشی در شرح معنای آن می‌گوید: معانی و مصادیق متعدّد «امّ» در قرآن عبارت‌اند از: ۱. مادر حقیقی در آیه «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ» (قصص ۷)؛ ۲. اصل و پایه، مثل «امّ الكتاب» در آیه ۷ سوره آل عمران؛ ۳. معنای سوم «امّ» معظم شیء و مرکز آن است، مثل «امّ القری» که به مکه معظمه گفته شده است. مکه معظمه را از آن جهت امّ القری گویند که مرکز آبادی‌های حجاز بود؛ مثل مراکز ممالک کنونی (قرشی، ۱۳۹۰: ۱/۱۱۴-۱۱۵).

### نکته

نکته حائز اهمیت آن است که بیان وجوه و نظایر در قاموس قرآن دو تفاوت اساسی با کتاب‌هایی مثل مفردات راغب دارد: نخست آنکه با توجه به استفاده قرشی از مجمع‌البیان و المیزان و منابع علوم تجربی و انسانی و پیشرفت‌های دوره معاصر، برای برخی کلمات وجوهی ذکر نموده که منابع مفرداتی گذشته از جمله کتاب مفردات راغب آن را بیان نکرده است. تفاوت دوم اینکه در مواردی قرشی با توجه به روایات اهل بیت (ع) معنای‌ای را برای برخی کلمات قرآن بیان نموده که در منابع پیشین دیده نمی‌شود؛ مانند کلمه «طرف» که در لغت به معنای نگاه کردن و چشم آمده است (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۴۱۴/۷؛ ابن منظور، ۱۳۱۳: ۲۱۴/۹). قرشی به نقل از مفردات راغب می‌گوید: آن پلک چشم و حرکت دادن پلک است و از آن به نگاه کردن تعبیر می‌کنند که لازم تحریک، نگاه کردن است. مناسب آیات قرآن نیز نگاه کردن و

چشم است؛ مانند آیه «مُنْعِي رُؤْسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ» (ابراهیم: ۴۳)؛ یعنی سر برافراخته‌اند که نگاهشان به هم نمی‌خورد و از ترس و وحشت پیوسته چشمشان باز است... کاربرد دیگر واژه «طرف» در آیه ۴۵ سوره شوری می‌باشد: «وَتَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الذَّلِيلِ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ». مراد از «طرف خفی» چنان‌که گفته‌اند، نگاه به گوشه چشم است که شخص گرفتار نمی‌تواند به آنچه گرفتار است، درست نگاه کند. «نظر بعین خفی» یعنی قسمت اعظم چشم خویش را از شرم یا ترس بست و با بقیه آن نگاه کرد.

قرشی به نقل از مفردات راغب، کاربرد دیگر قرآنی واژه «طَرْف» را گوشه و ناحیه بیان می‌کند. طرف شیء جانب آن است که در اجسام و اوقات و غیره به کار می‌رود. نظیر آن آیه ۱۲۷ آل عمران است: «لِيَقْطَعَ طَرْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْتَسِبُهُمْ فَيُنْقَلِبُوا خَائِبِينَ» که معنی آیه چنین است: خداوند شما را در «بدر» یاری کرد تا طرفی و قسمتی از کفار را ببرد (که هفتاد نفر کشته و هفتاد نفر اسیر گشتند) و آن‌ها را خوار کند تا مأیوس و ناامید برگردند (قرشی، ۱۳۹۰: ۲۰۹/۴).

کاربرد دیگر واژه «طرف» به معنای بخشی و قسمتی در آیاتی نظیر «أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَمْ فَعَهُمُ الْغَالِبُونَ» (انبیاء: ۴۴) می‌باشد که ظاهراً مراد از نقصان اطراف زمین، هلاکت و از بین رفتن قسمتی از مردمان روی زمین است (همان، ۲۰۹/۴-۲۱۰).<sup>۱</sup>

## نتیجه‌گیری

نتیجه مطالعات صورت گرفته در کتاب قاموس قرآن این است که مؤلف کتاب به صورت روشمند با استفاده از منابع اصیل و متنوع و بر پایه اصول و قواعد مشخص به شرح واژگان قرآن پرداخته است. کتاب از جامعیت خوبی در بیان و شرح مطالب

۱. برای آگاهی از نمونه‌های بیشتر، نک: قاموس قرآن، ذیل کلمات «بلاء»، «بأس»، «برر»، «برج» و «بصر».



برخوردار است و به تمام واژگان و مشتقات آن و تمام کاربردهای قرآنی آن توجه شده است. روش مؤلف در واکاوی مفردات، برخوردار از روح تحقیق و نقد می‌باشد که یکی از مهم‌ترین عواملی است که سبب شده به نوآوری‌های قابل توجهی در این زمینه دست یابد؛ چراکه در موارد زیادی مشاهده می‌شود مؤلف به معنای مشهور و رایج از منابع اصیل نیز اکتفا نکرده، با آزاداندیشی به تتبع در معنای واژگان پرداخته و در این راه به نتایج موفقیتی در خصوص معنای کلمات قرآن دست یافته است.

مجموع اصول و قواعدی که از آن بحث گردید و برای هریک نمونه‌هایی بیان شد، عبارت بودند از: ۱. تأثیر دادن فرهنگ و محیط عرب در شرح مفردات قرآن؛ ۲. توجه به همه کاربردهای کلمات برای شرح معنای قرآنی آن‌ها؛ ۳. توجه به سیاق آیه در معنای کلمات؛ ۴. وجوه متعدّد معنای کلمات؛ ۵. مقدّم داشتن اشتراک معنوی بر اشتراک لفظی؛ ۶. استفاده از روایات در شرح معنای کلمات قرآن؛ ۷. حمل هم‌زمان کلمات بر چند معنا؛ ۸. تعمیم اشتقاق صغیر حتی به کلمات معرب؛ ۹. توجه به اشتقاق اکبر؛ ۱۰. در نظر گرفتن معنای وصفی همه کلمات؛ ۱۱. باور به عدم مترادف کلمات قرآن؛ ۱۲. استفاده از آیات هم‌مضمون در تفسیر واژگان.

مطالعه قاموس قرآن نشان می‌دهد مؤلف به این اصول تا حدّ زیادی پایبند بوده، ولی در مواردی مانند مسئله مترادف دیده می‌شود که از برخی اصول عدول کرده است.

## منابع

- قرآن کریم (۱۳۷۶)، ترجمه محمد مهدی فولادوند، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
- ابراهیم مصطفی، احمد حسن الزیارت، حامد عبدالقادر و محمد علی النجار (۱۳۸۵)، **المعجم الوسیط**، تهران: مکتبه المرتضوی.
- ابن فارس، ابوالحسن احمد (۱۴۱۴ ق)، **الصاحبی**، تحقیق عمر فاروق الطباع، بیروت: مکتبه المعارف.

- ابن منظور، محمد بن مكرم (۱۳۱۳ ق)، **لسان العرب**، بيروت: دار صادر.
- انوری، حسن (۱۳۷۱)، **فرهنگ بزرگ سخن**، تهران: سخن.
- ایزدپناه، عباس (۱۳۷۹)، **مبانی روش‌شناسی علوم قرآنی**، صحیفه مبین، شماره ۲۲، صص ۴۱-۵۳.
- بابایی، علی‌اکبر (۱۳۹۴)، **قواعد تفسیر قرآن**، قم: سمت.
- باقری اصل، حیدر (۱۳۹۱)، **اصول مفردات قرآن کریم**، تبریز: دانشگاه تبریز.
- بنت الشاطی، عایشه (۱۳۹۰ ق)، **التفسیر البیانی**، مصر: دارالمعارف.
- حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله (۱۴۱۳ ق) **كشف الظنون عن اسامي الكتب و الفنون**، بيروت: دارالکتب العلمیه.
- راد، علی و حامد دهقانی فیروزآبادی (۱۳۹۵)، **بررسی انتقادی دیدگاه وقوع حشو در قرآن کریم**، فصلنامه مطالعات زبانی و بلاغی، دوره ۷، شماره ۱۴، صص ۶۱-۸۴.
- راد، علی و مهدی عزتی آراسته (۱۳۹۳)، **کاربردهای تفسیری تناسب اسماء و صفات الهی در فهم آیات**، پژوهش‌نامه ثقلین، دوره ۱، شماره ۲، صص ۲۷۷-۳۰۲.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۴ ق)، **المفردات فی غریب القرآن**، بيروت: دارالعلم، الدارالشامیه.
- رجبی، محمود (۱۳۸۳)، **روش تفسیر قرآن**، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- رضایی اصفهانی، محمدعلی (۱۳۸۷)، **منطق تفسیر قرآن**، قم: جامعه المصطفی العالمیه.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۲)، **درس‌نامه مبانی و قواعد تفسیر**، قم: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص).
- زرکشی، بدرالدین (۱۴۰۸ ق)، **البرهان فی علوم القرآن**، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بيروت: دارالجيل.
- زمخشری محمود (۱۴۰۷ ق)، **الكشاف عن حقائق غوامض التنزیل**، بيروت: دارالکتب العربی.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی‌بکر بن محمد (۱۴۳۵ ق)، **المزهر فی علوم اللغة و انواعها**، تحقیق محمد عبدالرحیم، بيروت: دارالفکر.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷ ق)، **المیزان فی تفسیر القرآن**، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، تهران: ناصر خسرو.
- طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵)، **مجمع البحرین**، تحقیق سید احمد حسینی، تهران: کتابفروشی مرتضوی.
- طبیب حسینی، سید محمود (۱۳۹۵ الف)، **درآمدی بر دانش مفردات**، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۵ ب)، **درآمدی بر لغت‌شناسی**، قم: مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۴)، **نسبت استعمال لفظ در بیش از یک معنا با معانی باطنی قرآن**، مطالعات اصول فقه امامیه، شماره ۴، صص ۸۶-۱۰۵.
- عبدالنواب، رمضان (۱۳۶۷)، **مباحثی در فقه اللغة و زبان‌شناسی عربی**، مشهد: آستان قدس رضوی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ ق)، **کتاب العین**، قم: نشر هجرت.
- قرشی، علی‌اکبر (۱۳۹۰)، **قاموس قرآن**، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- قرشی، سید علی‌اکبر (۱۳۷۴)، **مصاحبه با استاد سید علی‌اکبر قرشی**، مجله بینات، شماره ۵، صص ۹۸-۱۰۹.
- مصطفوی، حسن (۱۳۶۰)، **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- معرفت، محمدهادی، (۱۳۸۷)، **التفسیر الاثری الجامع**، قم، مؤسسه تمهید.
- المنجد، محمد نورالدین (۱۴۱۷ ق)، **الترادف فی القرآن بین النظرية و التطبيق**، دمشق: دارالفکر.
- میرلوحی، سید علی (۱۳۹۲)، **ترادف در قرآن کریم**، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- نصر حامد ابوزید (۱۳۸۲)، **معنای متن**، ترجمه مرتضی کریمی‌نیا، تهران: طرح نو.

